

شرق

روزنامه

نگاه

اروپا رنگ آرامش نمی‌بیند



پیروز ایزدی کارشناس اروپا

اروپا در سالی که گذشت، نتوانست آن‌طور که باید آرامش را تجربه کند. بحران مهاجرت، پدیده شوم ترور، آن‌هم به‌طور پرنرک، مسئله لاینحل اوکراین و… باعث شد تا آرامش از قاره معمولاً امن اروپا دور شود، چراکه مشکلات کشورهای این منطقه با همدیگر مرتبط هستند که همین ارتباطداشتن باعث شد اروپایی‌ها مشکلات فراوانی را تجربه کنند. همچنین از لحاظ اقتصادی هم اعضای این قاره نتوانستند رکود را پشت‌سر بگذارند و به‌خصوص کشورهایی که در جنوب اروپا هستند، بی‌کاری و مشکل بزرگ و چالش‌برانگیز اشتغال را به‌طور ملموسی به چشم دیدند که این‌ معضل در فرانسه، اسپانیا و ایتالیا نمود بیشتری داشت و قشر جوانان این کشورها بیشتر از هر قشر دیگری آسیب دیدند.

همچنین می‌توان به مشکل حل‌نشدنی و به‌نوعی دائمی یونان اشاره کرد که همچنان این کشور و همسایه‌های این کشور را هم درگیر خود کرد و به قوت خودش باقی است تا سیاست‌های ریاضتی اتحادیه اروپا، مردم این کشور را مجبور به تحمل فشار کند تا احزابی که ضد اتحادیه و نخبگان حاکم هستند و عموماً گرایش‌های یوپولیستی دارند، محبوبیت بالایی در جامعه به دست بیاورند تا بتوانند کارهای خود را پیش ببرند که البته باید اذعان کرد در رونق‌گرفتن یوپولیست، بحران مهاجران هم سهم بسزایی داشت و باعث شد تا رفتارهای افراطی در اروپا اوج بگیرد که این روند ریشه در تنش تمام‌نشدنی در خاورمیانه دارد تا بتوانیم به این نتیجه برسیم که اروپا همچنان با این معضل درگیر خواهد بود.

البته دولت آلمان اعلام کرده بود که مجبور ورود یک‌میلیون مهاجر را صادر خواهد کرد که این مسئله باعث شد خانم مرکل فشارهای زیادی را متحمل شود و جایگاهش را متزلزل دید که اتفاق‌های ترویرستی در ایام کریسمس هم باعث شد تا مخالفان مهاجران در موقعیت بهتری قرار بگیرند.

از طرف دیگر اروپا با مسئله روسیه و تهدیدهایی که مسکو، کشورهای بالتیک را متوجه می‌کند، مواجه است که موجب شد روس‌ها تحریم‌هایی را متحمل شوند تا شرایط را به‌ویژه برای کشاورزان سخت کند و به این دلیل ایتالیا، یونان و اسپانیا برای تداوم حمایت از تحریم، دچار تردید شدند و با توجه به رابطه



خوب ترامپ و پوتین، این نگاه به وجود آمده است که تشتت درباره تحریم‌های روسیه بیشتر شده و اجماع در این موضوع موجودیت خود را از دست بدهد. مسئله دیگری که اروپا را نگران تبعاتش می‌کند، گرایش‌های جدایی‌طلبانه‌ای است که در برخی از کشورها به‌وفور مشاهده می‌شود؛ مثلاً در اسکاتلند که پس از رای به خروج انگلستان از یورو، مطالبه خود برای استقلال به‌طور جدی مطرح می‌کند. از سوی دیگر در اسپانیا هم ساکنان کاتالونیا مثل همیشه خواستار جدایی‌اند و معتقد هستند کاتالونیا نسبت به بقیه مناطق کشور از نظر استبداد وضعیت بهتری دارد و باید آزوی بومی‌ها مدیریت شود تا مالیات‌های این منطقه به مناطق دیگر تزیق نشود. این نوع اختلاف در ایتالیا هم در بین شمال و جنوب مشهود است و مردم شمال از اینکه بار جنوب عقب‌افتاده را به دوش بکشند، احساس ناراضیاتی کرده و طبیعی است که این ناراضیاتی موجب مطرح‌شدن اعتراض‌های شدیدی شده و در نتیجه ایتالیا را با چالشی جدی مواجه می‌کند. مسئله پرسروصدای دیگر هم خروج کشور انگلیس از اتحادیه اروپاست. این اتفاق در شرایط رخ داد که آقای کامرون برای این مسئله در حالی فرزندوم برگزار کرد که پیش‌بینی نمی‌کرد به خروج رای مثبت داده شود، اما با تبلیغاتی که شد و اختلاف‌نظری که دراین‌باره در درون حزب کارگر مشاهده می‌شد و همچنین فعالیت‌های گسترده‌ای که حزب استقلال بریتانیا داشت، در نهایت اکثریت را از آن کسانی کرد که معتقد به خروج از اتحادیه اروپا بودند و خانم ترزا می بعد از به‌قدرت‌رسیدن به‌طور رسمی اعلام کرد که در سال ۲۰۱۷ همه مقدمات خروج قطعی انگلیس از جمع کشورهای یورو را فراهم خواهد کرد. درحالی‌که در اتحادیه اروپا دو نظر وجود دارد که گروهی موافق خروج انگلیسی‌ها و جمعی هم مخالف این رخداد هستند. مسئله دیگر اروپا که قابل اشاره است، استعفاي مارتین شولتز، رئیس پارلمان اروپا، بود تا آقای آنتونیو تابیائز از ایتالیا به نمایندگی از احزاب میانه راست پارلمان جایگزینش شود که این تحول بی‌تردید در تحرکات

هم لهستان بود که حزب «قدرت» به‌نوعی مثنی اقتدارگرایانه در پیش گرفت و سعی کرد تا همه امور را به میل خود تغییر دهد که باعث روشن‌شدن آتش اختلاف شد، چون این حزب با دخالت‌های بوروکراسی اتحادیه مخالف بود و برخلاف دولت‌های پیشین، بیشتر طرفدار آمریکا و پیمان ناتو است. برای نتیجه‌گیری درباره شرایط اروپا در سالی که گذشت، می‌توان این‌طور گت که اروپا هم مانند منطقه‌های دیگر، دغدغه‌های اقتصادی و امنیتی و همچنین اختلافات درون‌گروهی را به‌عنوان مانعی جدی پیش‌روی خود می‌بیند و به‌همین‌دلیل تصمیم‌گیران اروپایی باید سعی داشته باشند تا پتانسیل‌های این منطقه را با شیوه‌ای صحیح در راستای کاهش مشکلات و موانع به کار بگیرند.

یادداشت

چهار جایگزین

برای یک بن‌بست

ناظران بر این باورند که اظهارات رئیس‌جمهوری آمریکا مبنی‌بر اینکه ایالات متحده به راهکار تشکیل دودولتی پایبند نیست، ممکن است به‌منزله تیر خلاصی به راهکار تشکیل دو کشور باشد؛ راهکاری که اسرائیل آن را با ادامه شهرک‌سازی‌ها عملاً بی‌معنا کرده است. از زمان آغاز روند صلح در کنفرانس مادرید در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱،

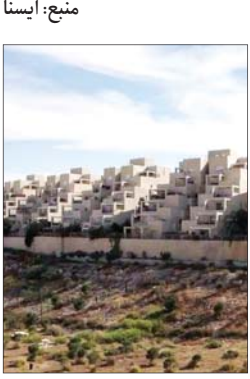
اسرائیل تعداد شهرک‌نشین‌ها در کرانه باختری را چهاربرابر کرده است و علاوه بر شهرک‌سازی‌ها، دیوار حائلی وجود دارد که اراضی فلسطین را به کانتون‌هایی که به یکدیگر متصل نیستند، تبدیل کرده است که این‌ امر مانع از تماس جغرافیایی میان این مناطق می‌شود و اجازه تشکیل کشور در مرزهای ۱۹۶۷ را نمی‌دهد. خلیل التفجی، کارشناس نقشه‌نگاری و مدیر اداره نقشه‌نگاری در مؤسسه

پژوهش‌های قدس، در مصاحبه با العربیه گفت اسرائیل این دیدگاه را دارد که کشور فلسطین در غزه وجود داشته باشد، اما کرانه‌باختری که مرتبط با اردن است مشکل از شهرک‌ها و کانتون‌های کوچک باشد که عشایری اداره آنها را به‌عهده دارند که البته روابط خصمانه‌ای هم با یکدیگر دارند، اما روابطشان با اسرائیل خوب است و این تنها طرح اسرائیل است و اسرائیل به این منظور می‌خواهد مناطق فلسطینی را بر این اساس تقسیم کند.

راه‌حل‌های جایگزین

اولین راه‌حل جایگزین برای راهکار تشکیل دو کشور «راه‌حل یک کشور دموکراتیک» است که هرازگاهی درخواست‌هایی مبنی‌بر آن مطرح می‌شود. این راه‌حلی است که فلسطینی‌ها مخالف آن نیستند و برخی از فلسطینی‌ها حتی آن را این‌گونه توجیه می‌کنند که هرروز شاهد این امر هستند که سرزمینشان مقابل چشمانشان از آنها گرفته می‌شود و برخی دیگر بر این باورند که این راه‌حل با خواسته‌های آنها برای رسیدن به تمامی شهرها و اراضی‌شان در سرزمین تاریخی فلسطین هم‌خوانی دارد، اما اسرائیل به این طرح رضایت نمی‌دهد، چراکه این طرح با خواسته‌های اسرائیل برای ایجاد سرزمین یهود که فقط برای یهودیان باشد، هم‌خوانی ندارد.

راه‌حل دوم کشوری واحد با نظام تبعیض نژادی «آپارتاید» است؛ راه‌حلی که اسرائیل از طریق محدودکردن فلسطینی‌ها و قراردادن آنها تحت سلطه امنیتی خود خواهان تحقق آن است، اما احتمال سوم که رئیس اسرائیل اخیراً آن را مطرح کرد، ایجاد کنفدرالی اسرائیلی- فلسطینی تحت سلطه امنیتی اسرائیل بر اراضی تاریخی فلسطین است. راه‌حل چهارم ایجاد کنفدرالی اسرائیلی، فلسطینی و اردنی پس از توافق بر سر مرزها با اسرائیل است، اما هیچ‌یک از این راه‌حل‌ها با خواسته‌های فلسطینی‌ها برای تشکیل کشور فلسطین که پایتخت آن قدس باشد، هم‌خوانی ندارد.

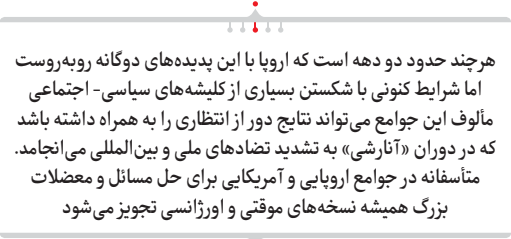


عس‌آ.پ

فرانسه درگیر شورش وهیولای راست افراطی

اما آنچه امروز با تشدید گرایشات راست افراطی و موج مهاجرستیزی در جوامع اروپایی نمود واقعی خود را نشان می‌دهد، برخلاف تبلیغات سیاستمداران حامی وضع موجود و یوپولیست‌های راست‌گرایی که امروز در قامت اپوزیسیون و مخالف وضع موجود نسخه‌های نژادپرستانه و فاشیستی ارائه می‌کنند، نه به دلیل عدم تجانس جامعه بومی مسیحی با جامعه مهاجر چندنژادی مسلمان که بدون تردید محصول شکست برنامه‌های خانمان‌برانداز «ریاضت اقتصادی» در چارچوب نئولیبرالیسمی است که طبقات زیرین اجتماعی را زیر چرخ‌دنده‌های خود خرد کرده است.

این سیاست ریاضتی و ضد‌مردمی که از دهه ۸۰ میلادی با محوریت دوگانه ریگانیسم- تاج‌ریسم در غرب سرمایه‌داری تسلط کامل خود را بر سیستم اعمال کرد، یک دهه بعد تمامی جوامع اروپایی را هم به دنبال خود کشید تا سنگ قبر دولت رفاه «کینزی» برای تمامی قوانین تأمین اجتماعی، بهداشت عمومی و آموزش رایگان که به‌تدریج پامال شده بودند، بر گور تیره‌روزی طبقات زیرین بگذارند. تنها مهاجران نسل‌های اول تا سوم نبودند که در گتوهای خود به مرگ تدریجی و دوره‌ای از بردگی نوین محکوم شده بودند، بلکه کارگران



هرچند حدود دو دهه است که اروپا با این پدیده‌های دوگانه روبه‌روست اما شرایط کنونی با شکستن بسیاری از کلیشه‌های سیاسی- اجتماعی مألوف این جوامع می‌تواند نتایج دور از انتظاری را به همراه داشته باشد که در دوران «ناراشی» به تشدید تضادهای ملی و بین‌المللی می‌انجامد. متأسفانه در جوامع اروپایی و آمریکایی برای حل مسائل و معضلات بزرگ همیشه نسخه‌های موفقی و اورژانسی تجویز می‌شود

سفیدپوست و چشم‌آبی اروپایی هم البته به میزانی متفاوت قربانیانی بودند که باید با مزایای دولت رفاه که در واقع برخلاف تبلیغات حامیان نظام سرمایه‌داری امتیازی دلخواه و تاج مکانیسم سرمایه نبود، بلکه تنها (حاصل فشار جنبش سوسیالیستی برای تعمیق عدالت اجتماعی) بود، وداع می‌کردند.

همین دوگانه تفوق نئولیبرالیسم بر زیست اجتماعی جوامعی مانند فرانسه

امروز، از یک طرف با کوچک‌ترین جرقه‌ای، اقلیت‌های مهاجر مسلمان یا جوانان

عاصی را به صفوف تروریسم جهادی یا به شورش حاشیه علیه متن می‌کشاند و

از طرف دیگر طبقات کارگری و متوسط سقوط‌کرده بومی را هم بخشی به سمت

چپ رادیکال و بخش اصلی‌تر را به سمت گروه‌ها و احزاب راست افراطی مانند

«جهه ملی» در فرانسه گسیل می‌کرد. تمام این تحولات در چارچوب مرحله

دموکراسی واقعی تنها راه نجات است

تناقض‌های جنگ باتروریسم

به نظر نمی‌رسد افراط‌گرایی در جهان عرب به این آسانی خاتمه پیدا کند؛ با شروع هر مرحله جدید از تروریسم، از زمان وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر تاکنون، هر روز شاهد تولد گروه‌های جدیدی هستیم که خشونت بیشتری را به کار می‌گیرند. این دلیلی بر آن است که سیاست‌های در پیش گرفته‌شده ناقص و اشتباه بوده و این پدیده به‌درستی مطالعه نشده است. راه‌حلی‌هایی که برای رفع این پدیده در پیش گرفته شده، بیشتر به ظاهر امر توجه دارند تا ریشه‌های آن. ناظم الغبیر، پژوهشگر و تحلیلگر سیاسی، می‌گوید: «عرب‌ها مدت‌هاست بین دموکراسی و شکست دولت جدید مانده‌اند، وجود دموکراسی نخبه‌گرای ظاهری البته بهتر از نبودنش است؛ اما این نوع دموکراسی درعین‌حال قادر به توسعه آن‌چنان که باید نیست. دموکراسی اجرائی و شکلی طبق معیارهای منطقه‌ای نمی‌تواند اصلاحاتی اساسی در اقتصاد، سیاست، طرد و جذب نخبگان، رابطه اقلیت و اکثریت، ارتباط بین افشار قوی‌تر با بخش‌های ضعیف روستا و شهرها به وجود آورد. در دموکراسی‌های اجرائی عربی (مثل شرایطی که به‌طور نسبی بر اردن و کویت حاکم است یا بر مصر دوران مبارک و مراکش و لبنان و برخی از دولت‌های دیگر حاکم بود) شرایط به‌گونه‌ای است که قوه اجرائیه می‌تواند قوانین انتخابات را خودش تغییر دهد؛ این‌ قوه همچنین می‌تواند دولت تعیین کند یا بر تعیین دولت تأثیر بگذارد، بدون اینکه نیازی به مراجعه به انتخاب‌کنندگان باشد. در واقع این نوع دموکراسی ادای دموکراسی را درمی‌آورد، بدون اینکه به‌صورت واقعی به آن عمل کند. روشن است که این نمونه به یک رقابت سیاسی منجر می‌شود؛ اما درعین‌حال کسانی که اهل طرفداری از قدرت مرکزی باشند، به نسبت کسانی که دارای شایستگی و تجربه هستند، دست بالاتر را دارند. این امر همچنین منجر به برتری گروهی (طرفدار حکومت) بر سایر گروه‌ها می‌شود. این الگو در فاسدکردن دولت نقش مهمی دارد؛ کم‌اینکه موجب نواقص زیادی در نحوه مدیریت، تولید، آموزش، بهداشت و ارائه خدمات می‌شود. با وجود همه نواقصی که این دموکراسی شکلی و ظاهری دارد، به دشواری می‌توان مدعی شد منجر به وضعیتی‌هایی مانند عراق، سوریه، یمن، لیبی و سودان می‌شود که در آنها دولت به کلی فروپاشید. در چارچوب دموکراسی ظاهری، هنوز امید به اصلاح وجود دارد و امکان داشتن یک فضای مدنی برای بیان دیدگاه‌ها فرض می‌شود. این مسائل در واقع عناصر تحریک‌کننده‌ای به شمار می‌روند که جلوی انفجار تناقض‌ها را به‌صورتی غافلگیرکننده و ناگهانی می‌گیرد.



اردشیر زارعی‌قنواتی

اعتراضات مخالفان نژادپرستی و اقدامات پلیس فرانسه در ضرب‌وشتم جوانان نسل سوم مهاجران ساکن در حومه‌های شهرهای بزرگی مانند پاریس بار دیگر فضای اجتماعی و امنیتی این کشور را به شدت متشنج کرده است.

موج جدید اعتراضات بعد از آن شروع شد که یک جوان ۲۲ساله به نام «تتو» در حومه شهر پاریس در محله «آولنه- سو- بوا» به وسیله چهار پلیس به‌شدت کتک خورد و به گفته مصدوم و اسناد تأییدشده از سوی پلیس با باتوم مورد تجاوز قرار گرفت. شواهد و مستندات عینی و حتی تحقیقات پلیس نشان می‌دهد در روز دوم فوریه تتو به صورت تصادفی و به اشتباه از سوی پلیس مورد ضرب‌وشتم و هتاکی جنسی قرار گرفته و وی هنوز در بیمارستان به دلیل صدمات وارده بستری است و حتی «فرانسوا اولاند» رئیس‌جمهوری فرانسه نیز از وی عیادت کرده است.

از آنجا که سیاست‌های نئولیبرالیستی دو دهه گذشته در فرانسه به‌شدت حاشیه‌نشینان حومه‌های شهرهای بزرگ و «گتوهای» پیرامون شهر پاریس را از متن زندگی اجتماعی و سیاسی کشور جدا کرده است، این مناطق در تمام این سال‌ها همیشه آیین اعتراضات خشونت‌آمیزی بوده که ساختار سیاسی این کشور هنوز هیچ راه‌حلی را برای آنها نیافته است. پاریس و بسیاری از دیگر کلان‌شهرهای فرانسه در دو دهه گذشته همواره با پدیده شورش اقلیت‌های نژادی و مذهبی در حومه شهرهای بزرگ که به سیستم گتوها اداره می‌شوند، مواجه بوده‌اند که اوج این شورش‌ها در سال ۲۰۰۵ در حومه پاریس برای چند هفته سراسر کشور را در وضعیت اضطراب امنیتی قرار داد. این بار نیز این زخم التیام‌نیافته دوباره سر باز کرده و مردم خشمگین حومه‌ها به صورت مستمر در حال جنگ و گریز با پلیس هستند.

فرانسه هم‌اکنون در شرایطی رودرو با یک شورش طبقاتی با نشانه‌های گسست‌های نژادی- مذهبی در درون ساختار سیاسی – اجتماعی رویه‌ور شده است که رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری این کشور به روزهای حساس خود نزدیک می‌شود. پروژه هم‌گرایی مورد ادعای اتحادیه اروپا بعد از سال‌ها تبلیغات و خوف‌رپی، نشانه‌های شکست خود را چنان آشکار کرده است که رهبرانی مانند «انگلا مرکل» صدراعظم آلمان و فرانسوا اولاند نیز به صراحت بر شکست آن اذعان کرده‌اند.

با وجود دشواری تحولاتی که جهان عرب از سال ۲۰۱۱ تاکنون به‌عنوان نقطه شروع دوران سقوط یک عقد اجتماعی رایج بین حاکم و محکوم شاهد آن بوده، همچنان یک موضوع حقوقی – توسعه‌ای و عدالت‌محور مبنی بر اینکه نقش دولت از این پس چگونه باید باشد، ذهن بسیاری از متفکران و انقلابیون و فعالان عرب را به خود مشغول کرده است. این دغدغه تا زمان دست‌یافتن به یک فرمول جدید (عقد) اجتماعی درباره رابطه دولت – ملت و ایجاد توازن بین حقوق شهروندان و توسعه کشور و نقش دولت همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. در هرگونه بحثی پیرامون دموکراسی در جهان عرب، مفاهیمی متناقض به چشم می‌خورد. یک دیدگاه بر ضرورت بازگشت دولت تأکید می‌کند و می‌گوید دولت باید احتکار ارتش و نیروهای امنیتی را در اختیار داشته باشد تا بتواند حاکمیت خود را اعمال و قانون را اجرا کند. براساس این دیدگاه، فقدان دولت به معنای فقدان چشم‌اندازی روبه‌جلو است و در نهایت منجر به درگیری‌های داخلی و شکسته‌شدن مرزها می‌شود و راه را به‌سوی تجزیه کشور هموار می‌کند. یک نظر دیگر هم وجود دارد که در موارد بسیاری بر این منطق متکی است که اگر یک نظام سیاسی مسلط بر دولت، ثروت، تصمیم‌گیری‌ها، اقتصاد و مبارزه با فساد وجود داشت که با نهاده‌ا و هویت‌های کوچک همکاری می‌کرد و هماهنگ بود، جهان عرب به این وضعیت ازهم‌پاشیده دچار و تسلیم قدرت‌های خارجی نمی‌شد. دولت در بیشتر کشورهای عرب به وظایف خود بعنوان یک حاکمیت در قبال شهروندان عمل نمی‌کند. دولت در زمینه توسعه و مدیریت و اعمال حاکمیت فعال نیست، مگر در موارد استثنایی و در مراحل مشخص. همچنین دولت‌های عرب در زمینه برخورد با جهان خارج طبق اقتضانات حاکمیتی عمل نمی‌کنند. آنها همچنین در تأمین آزادی و حقوق و حاکمیت قانون به‌صورت عادلانه و مساوی کارنامه‌ای موفق ندارند؛ ازاین‌رو وظایف دولت در جهان عرب فقط به یک بخش آن منحصر شده که همان بخش کنترل اوضاع در طول زمان بوده است؛ یعنی سرکوب به نام قانون! در مجموع همین عوامل موجب فروپاشی دولت در بسیاری از کشورهای شده است. درحالی‌که نزاع بین این نمونه‌ها همچنان در جریان است، نظام‌های سیاسی اقتدارگرا نیز به کار خود ادامه می‌دهند؛ هرچند تاکنون قادر به ارائه یک نمونه موفق (مثل چین) نبوده‌اند. این در حالی است که طرفداران منطق حقوق شهروندی در کشورهای عرب ضعیف‌ترین جایگاه را در سلسله اولویت‌ها دارند و می‌کشند حضورشان را حداقل رسمی کنند.